



یاسمن انصاری

مترجم

«رولشتاین» بیست سال پیش، یعنی در سال ۲۰۰۰ هنگامی که سال بلو هشتادوپنج سال داشت منتشر شد. آخرین کتاب سال بلو نویسنده نوبلیست آمریکایی. داستانی که پس از بیست سال هنوز خوانده و نقد می‌شود. ما تین ایمیس نویسنده برجسته بریتانیایی آن را یک «شاهکار» نامید و سر مالکوم برادبری آن را «یک رمان بزرگ از استاد بلو» معرفی کرد و ویلیام لیت در ایندپندنت آن را «یک رمان درخشان» توصیف کرد. از زمان انتشار کتاب تا به امروز، مقالات متعددی به این اشاره کرده‌اند که ابه رولشتاین قهرمان رمان پرفراخ‌وبرگ سال بلو، شباهت زیادی به دوست قدیمی و هم دانشگاهی او، الن بلوم، دارد. رولشتاین هم مانند نویسنده کتاب «بسته‌شدن ذهن آمریکایی» پروفسور فلسفه سیاسی است و کتابی «پرشور، هوشمندانه و تهاجمی» درمورد عدم آموزش صحیح در آمریکا نوشته است. کتابی که برخلاف انتظار پرفروش می‌شود و او را میلیونر می‌کند. او هم مانند بلوم عاشق نقل‌قول کردن از افلاطون و روسوست و مثل او استادی با جذبه، پروفیسوری سخنگیر و متعصب است که شاگردان و منتقدان به یک اندازه تندرو هستند. با اینکه بررسی زندگی واقعی شخصیت داستان‌های قبلی بلو بسیار آسان است – فون هومبولت فلاشر در کتاب «سدن هومبولت» از روی دلمور شوارتز نگاشته شده، ویکتور ولپی در داستان «روزت چطور بود؟» از روی هارولد روزنبرگ نوشته شده– اما اگر قصه‌پردازی داستانی بی‌کم‌وکاست باشد دیگر این نامها مهم نیستند. به‌هرحال موضوع این نیست. باید گفت «رولشتاین» کتابی است با نثر ساده و گیرا که بیشتر شبیه داستان‌سرایی است تا رمانی امروزی. روشن است که گیراترین قسمت داستان آن جایی است که راوی بلو، نویسنده‌ای به اسم چیک که جایگاه همدوره اصلی‌اش را می‌گیرد، خاطراتی از احمق‌بازی‌ها، رفتار عجیب و سلايق دوست قدیمی‌اش ایه رولشتاین، می‌گوید. زمانی که بلو سعی می‌کند داستان‌های بیشتری وارد کتاب کند و در مورد رابطه چیک و رولشتاین و بقیه افراد داستان بنویسد وودل و سست به‌نظر می‌آید؛ چراکه او کاملا مطمئن نبود چه چیزی از قهرمان داستان‌های خواهد به‌نمایش بگذارد. همانطور که خوانندگان آثار قبلی بلو می‌دانند او استاد تصویرسازی است، حتی به گفته جان آبدایک او بهترین تصویر ساز بین نویسندگان معاصر در آمریکا است. او در این صفحات از نثر فاخر، دقیق و بی‌نظیر خودش استفاده می‌کند تا خواننده حضور فیزیکی، اندرزی و احساسات رولشتاین را لمس کند. رولشتاین شخصیتی جذاب به‌نظر می‌آید. مردی درشت‌هیکل و کچل که سیگار از دستش نمی‌افتد، با فرغی «ویتمن» و آه‌واره و اشتیاقی به زندگی که رنگ‌بویی «هندرسون شاه‌باران» را دارد. رولشتاین هو هم مثل خیلی از قهرمان‌های دیگر بلو مردی روشن‌فکر است که بیانیه‌های مهم، مشکلات بزرگ و سروکارداشتن با مردان مشهور برایش کار دشواری نیست. از طرفی هم او مرد خوش‌گذرانی است که خجالت هم سرش نمی‌شود و علاقه زیادی به لباس‌ها و عتیقه‌جات گران‌قیمت دارد. از پول خرج‌کردن که بگوییم او مردی است که ساعت بیست‌هزار دلاری دست می‌کند و کراوات‌هایش را با پست‌هوای برای یک طرح ابریشم در پاریس می‌فرستد تا دستی به آنها بکشد. دانشجویان کم‌هوش، کم‌کار یا متوسط را به دیده تحقیر نگاه می‌کند و به گفته دانشجویانش او نمونه روشنفکر مایکل جردن است، و برای تعداد کمی از دانشجویانش که آنها را قبول دارد مانند یک پدر گوش‌شنوا و مطمئن است. میل به داشتن اطلاعات سری تمام‌نشدنی است، حال چه شایعاتی درباره دوستان و دانشجویان باشد چه اطلاعاتی سری در مورد زویندهای دولتی. چیک هم که یکی دیگر از شخصیت‌های موردعلاقه بلوست او بیست‌سال از رولشتاین بزرگ‌تر است، رولشتاین را چنین استادی می‌داند. وقتی رولشتاین از او می‌خواهد زندگینامه‌اش را بنویسد او با بی‌میلی قبول می‌کند که مانند باسول که زندگینامه جانسون را نوشت او هم زندگینامه رولشتاین را بنویسد. به لطف پیشرفت‌های اخیر، این کار باسخی به منتقدانی شده که بلو را به آشکار کردن زندگی شخصی بلوم و بیان دیدز به‌عنوان دلیل مرگ او متهم کردند. دلیل رسمی مرگ بلوم در آگهی ترحیمش خون‌ریزی داخلی و از بین‌رفتن کبد اعلام بود. رولشتاین همواره چیک غمگین را سرزنش می‌کند که از زندگی شخصی دور است، به زندگی اجتماعی ببردازد و کمی وارد سیاست شود. از ابتدای داستان رابطه بین این دو مرد همان محرکی است که به طرق مختلف به کار بلو جان‌خشیدنه است. یا به عبارت دیگر می‌توان گفت همان کشمکش بین جهان و شخص است. کشمکشی که بین واقعیت با تمام ضعف و سردرگمی‌هایش و دامنه خیال با خطرات آنزاو و خودانگاری‌اش وجود دارد.

نام کتاب: رولشتاین
نویسنده: سال بلو
مترجم: منصوره وحدتی‌احمدزاده
ناشر: اختران

باراک اوباما در «سرزمین موعود» از ترس‌ها و امیدهایش می‌گوید

عبور از بی‌نهایت‌ها…

اوباما از مردمی که در آخرین ساعات

ریاست جمهوری جُرج دبلیو بوش به او

اعتراض می‌کردند، خشمگین است و

عنوان می‌کند این اعتراض به مردی که

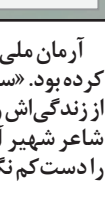
آخرین دقیقه‌های ریاست جمهوری‌اش

راطی می‌کند بی‌فایده و هرز است. اما بعد

با هوشمندی اضافه می‌کند که مطمئن

است این اعتراضات لحظه آخری به‌زودی

گریبان خودش را خواهد گرفت.



کاوه عزیزی

مترجم و منتقد

باراک اوباما درست به همان اندازه که انتظارش را داشتیم، نویسنده‌ای ماهر است. اینطور نیست که کتاب پر از خاطرات سنگین و خسته‌کننده باشد، بلکه خواندن تک‌تک جملاتی که با نثرهای زیبا، جزئیات ریز مکان‌های مختلف و سرزندگی آراسته شده، بسیار لذت‌بخش است. از جنوب شرق آسیا تا مدرسه‌های فراموش‌شده در کارولینای جنوبی در قلم ساده و روان او هویدا است. «سرزمین موعود» جلد اول از مجموعه دو جلدی خاطرات اوست. از اوایل زندگی‌اش شروع می‌شود، مبارزات اولیه سیاسی‌اش را به تصویر می‌کشد تا بالاخره با جلسهای در کنتاکی که در آن او و تیم سیل درگیر حمله ابوت‌آباد و کشتن اسامه بن لادن هستند، پایان می‌یابد. کتاب عمدتاً بر پایه اتفاقات سیاسی نوشته شده، اما وقتی نوبت به خانواده می‌رسد، زیبایی‌های نوستالژی زیادی را خواهیم خواند. مالیا که برای اولین‌بار با تقلا جوراب‌شلواری‌های‌ها می‌پوشد، وقتی که کف پای ساشا کوچولو را قفلک می‌دهد، نقد می‌خند. نفس‌های آرام میشل که روی شانه او خوابش می‌برد و مادرش که به علت از بین‌رفتن غدد بزاقی دهانش در اثر سرطان، تکه‌ای یخ می‌مکد. نثر کتاب ریشه در داستان‌گویی دارد و عوامل و جزئیات را خیلی پررنگ در آن جای داده، همانطور که در قسمتی از کتاب درمورد یکی از کارمندان بخش مبارزات انتخاباتی ایالت ایلینوی می‌نویسد: «یک غلیظی از سیگارش می‌گرفت و با راندمش، ستونی از دود نازک و رقصان را به سمت سقف می‌فرستاد.»

تنش و هیجان داستان چه‌هنگام رویارویی با هیلاری کلینتون و چه در دیدار و اجلاس اجباری چین به اندازه رمان‌های روز، لذت‌بخش است. جمعیتی ندارد که دستیار شخصی اوباما ریجی لاو گروه‌هشان را گروه «گنگسترهای در‌بوداغون» لقب داد. زبان گفتاری او از غای خیالی هراسی ندارد. راهبهای یا چال‌گونه «که مثل هلو گود می‌شد» به او صلیبی هدیه داد. نگهبان‌های کاخ سفید شبیه «کشیشان مقرر سکوت و نظم» بودند. اوباما از خودش می‌پرسد که «جاه‌طلبی کور کورانه‌ای در حرف‌های کارمندان پیچیده شده بود؟» در جریان بینش ادبی‌اش یک نوع ناتیمسب به چشم می‌خورد، روندی تقریباً مالیخولیایی. در اوسلو به بیرون و مردمی که شمع به دست در تارکی درنده شب ایستاده و شعله شمع‌های رقصانشان را بالا گرفته‌اند، نگاه می‌کند و می‌نویسد که این



آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: «سرزمین موعود» کتاب سوم باراک اوباما رئیس‌جمهور اسبق آمریکا است. او پیش از این دو کتاب «جسارت‌امید» و «روایهای پدرم» را منتشر کرده بود. «سرزمین موعود» نیز به مانند دو کتاب پیشین اوباما، با نثری ادبی یک زندگینامه‌نوشته شده، که این نشان از اهمیت ادبیات در نزد اوست؛ رئیس‌جمهوری که بخش بزرگی از زندگی‌اش را به خواندن ادبیات و به‌ویژه رمان اختصاص داده است. و شاید جزو معدود رئیس‌جمهوری‌هایی است که زیاد کتاب می‌خواند. «سرزمین موعود» با شعری از رابرت فراست شاعر شهیر آمریکایی آغاز می‌شود: «پرواز کن و تسلیم نشو / پرواز کن و کم‌تاویر / ادر سرزمین موعود / قرار گاهی بر ایمنان بر پاست / از عالمی آمریکایی – آفریقایی / قدرت‌هایمان را دست‌کم‌نگیر / ما از بی‌نهایت‌ها عبور خواهیم کرد…» آنچه می‌خوانید نگاهی است به این کتاب که با نثر چمه‌زهرها چفلگی و فاطمه‌حسین‌بیگ از سوی نشر روزگار منتشر شده.

صحنه بیش از خود جایزه نوبل صلح او را به‌سوی آینده راهنمایی می‌کند. و آن جایزه نوبل چه نقشی در داستان او دارد؟ تعریف حس‌وحال آن اتفاق باورنکردنی است. اوباما از خودش می‌پرسد: «نوبل برای چیست؟» او نسبت به مرز باریک بین واقعیت و چیزی که

از او انتظار دارند، بسیار محتاط است. حس می‌کند چهره‌اش در انظار عمومی بیش از حد بزرگ نشان داده شده. هر کسی که ذره‌ای در سیاست دوستی داشته باشد، هوشمندی و تفکر سیاسی اوباما را درک می‌کند، اما او در این کتاب کاملاً صریح و واضح خودش را به داد‌گاه قضاوت درونی می‌کشانند. از خودش می‌پرسد نکند گانددیدشدنش بیشتر تمایل به خودخواهی و حسادت به افراد موفق‌تر بود؟ می‌نویسد که انگیزه‌هایش برای کنار گذاشتن کارهای سازماندهی و رفتن به دانشکده قانون هاروارد «قابل تفسیر و تعبیر است»؛ انگار که همیشه به‌ذات جاه‌طلبی درونی‌اش مشکوک است. می‌ترسد که نکند به تنبلی ریشه‌دار روی بیاورد. به‌عنوان یک شوهر نقض‌هایش را می‌پذیرد و

بیانشان می‌کند، به‌خاطر اشتباهاتش ماتم می‌گیرد و هنوز از انتخاب اشتباه کلمات در اولین دور انتخابات مقدماتی دموکرات‌ها، پشیمان است. منصفانه این است که بگوییم زندگی انتخابات سختی از باراک اوباما گرفته است. این اعتراف به نقصان و کوچکی چقدر سخت است؟ چقدر باید عزت نفس داشته باشی که پیش از نقد دیگران خودت را نقد کنی و پایین‌بیاوری؟ اوباما حتی در مورد «خودآگاهی عمیق» هم از این موضوع می‌نویسد. «ترس از طرد شدن یا احمق‌به‌نظررسیدن.»

او می‌نویسد که نامه‌های مردم عادی آمریکا را نه‌تنها برای آگاهی از نگرانی‌های آنها، بلکه برای بالابردن روحیه خود و سرکوب تردیدهایش می‌خواند. اوباما از مردمی که در آخرین ساعات ریاست‌جمهوری جرج دبلیو بوش به او اعتراض می‌کردند، خشمگین است و عنوان می‌کند این اعتراض به مردی که آخرین دقیقه‌های ریاست‌جمهوری‌اش را طی می‌کند بی‌فایده و هرز است. اما بعد با هوشمندی اضافه می‌کند که مطمئن است این اعتراضات لحظه آخری به‌زودی گریبان خودش را خواهد گرفت.

عشق و دوستی سرشار از محبتش با میشل مستحکم است. او فداکاری‌های میشل

کتاب داستان

درباره کتاب «همسایگی» نوشته امین ملکیان

سایه رنج

مهدیه کوهی کار
داستان‌نویس

«همسایگی» نوشته مجموعه‌ای است از روایت آدم‌هایی عجیب که با بازگویی قصه‌های خود دنیای شگفت اما زیبا و ساده‌شان را در مقابل خواننده می‌گستراند. امین ملکیان در این کتاب با خلق هشت داستان که عمدتاً از زبان پسرپچه‌ای بازگوش روایت می‌شود، پای خواننده را به دنیای پاک و بی‌الایشی باز می‌کند که گرچه عجیب‌وغریب به‌نظر می‌رسد، اما سادگی و بی‌ریایی آنها چاره‌ای جز پذیرششان برای خواننده باقی نمی‌گذارد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان دنیای شگفت این آدم‌های عجیب را به دو بخش تقسیم کرد: دسته اول آدم‌هایی را شامل می‌شود که به سبب دچار شدگی به یک بیماری خاص یا شرایطی ویژه قدم به دنیای شگفتی‌ها گذاشته‌اند و روایتگر دیده‌ها و احساساتشان هستند. فقر و تنگدستی و هم‌چنین جهل و نادانی طبقه فرودست جامعه زمینه‌ساز خلق حوادثی است که شخصیت‌ها به روایتگری آن مشغولند. داستان آقای کدتری که برای بهتر دیدن چشم‌هایش را درمی‌آورد و شبیهه جای آن می‌گذارد و وقتی دندان کسی را اشتباهی می‌کشد پاشنه کفش پرستار را به‌جای خالی دندان فرومی‌کند از این دست است. در داستان «بی‌اینکه بفهمی» روایتگر کودکی است که با حشرات و جانوران موزی‌ای چون سوسک و ملخ و مورچه و موش باب‌گفت‌و‌گوارا بازی می‌کند تا آنها را برای رفتن به دهانش و آوردن آن چیزی که شیطان می‌نامد قانع کند، اما در باور او، هیچ‌یک از اینان نمی‌تواند هیولای وجود او را بیرون بکشند. در تصویری چندش‌آور، درست پیش از فرورفتن دم موش در دهان راوی، داستان با کتک‌زدن عمومی کودک پایان می‌یابد. دیالوگ‌های بی‌دربی و خشمگین عمو به درستی گویای شرایط اقتصادی و فرهنگی شخصیت‌های داستان است. فقر فرهنگی‌ای که نشان از تداوم بیماری روحی و روانی کودک و به‌احتمال زیاد عدم اقدام برای درمان آن است. آنچه سبب همدات‌پنداری خواننده با این قسم داستان‌ها می‌گردد استفاده از روایت اول شخص در بیان حالات و حوادث است، گرچه این روایان اغلب، به دلیل برخورداری از بیماری، روایانی غیر قابل اعتمادند اما شاید بتوان تکرار شخصیتی به نام جواد را که زمینه‌ساز نوعی آشنایی است در این نوع داستان‌ها، دلیل دیگری بر همدات‌پنداری با فضای متفاوت این روایت‌ها دانست.

نام کتاب: همسایگی
نویسنده: امین ملکیان
ناشر: ثالث

آرمان ملی

کتاب

را درک می‌کند و از فشار زندگی همسرش با یک سیاستمدار آگاه است. در اولین دیدارشان عشقش را اینطور توصیف می‌کند: «زنی دقیق، محکم و باتکیزه که وقتش را برای کارهای بیهوده هدر نمی‌دهد.» احتمالاً میشل بهترین مربی اوست. شاید اوباما به‌خاطر داشتن مادر بزرگ و مادری قوی و غیرمعمولی با دانش زنان قدرتمند آشنا بود و از زن‌سنجیزی نفرت داشت. او بارها با بیانی شیوا تبعیضات بین دو جنس زن و مرد را روایت می‌کند و آنها را مورد نقد شدید قرار می‌دهد. در صحبت‌هایش از خوشتنیب‌بودن مردان و استحکام زنان حرف می‌زند، اما آیا زیبایی زنان را مرکز صحبت قرار می‌دهد؟ هرگز. فقط یکی دوبار به زیبایی سونیا گاندی اشاره می‌کند.

ما وارد زندگینامه او می‌شویم که به‌طرز استادانه‌ای مختصر، پر از شوخ‌طبعی و زیبایی است. او درمورد امیلی، کارمند سختگیرش که هرگز نمی‌خندد، ولادیمیر پوتین که او را یاد رئیس باندهای خیابانی که در شیکاگو برای خودشان می‌رانند می‌اندازد، و وزیر دفاع باب گیتس و نخست‌وزیر هند، مانموهان سینگ که شبیه هم هستند، می‌نویسد. جو بایدن نقش پررنگی در کتاب او دارد و درموردش می‌نویسد: «بایدن مردی شایسته، صادق و وفادار است، اما اگر احساس کند در حقش کم لطفی شده، احساساتش جریحهدار می‌شود. او باید از رئیسش که کوچک‌تر از خودش است دستور بگیرد و این به خودی خود اوضاع را سخت می‌کند.» از سارا پلین می‌گوید که «وقتی موضوع کشورداری می‌شد، اصلاً نمی‌دانست باید چه کوفتی به زاناش بیاورد.» جلسه کسل‌کننده و خصوصی‌اش با هو جینتاو را تعریف می‌کند که: «انقدر بی‌کناخت حرف می‌زد که معلوم بود مقاله‌ای را برایش نوشته بودند و او حفظش کرده بود. او با گفتم بهتر است دفعه بعد مقاله‌های چاپ‌شده را باهم مبادله کنیم تا در وقتمان هم صرفه‌جویی بشود.» هری رید مردی بدزبان، خوش‌مشرب و صادق است. تد کندی با آن کاریزمای همیشگی به اوباما می‌گوید: «تو زمان مناسب را انتخاب نمی‌کنی، این زمان است که تو را انتخاب می‌کند.»

اوباما برای نامزدشدن در سنای ایالات متحده، خطر زیادی را قبول می‌کند. میشل ناراضی است و نیاز به فضای خصوصی دارد. می‌داند شوهرش با کنار گذاشتن شغل و کالت به فشار و تنگنای مالی خواهد افتاد، اما او نمی‌کند نمی‌آورد. در طول انتخابات آکس به او می‌گوید شاید چیزی که از تد دل می‌خواهد، رئیس‌جمهور شدن است. آن‌هم نه برای اینکه به ریاست‌جمهوری برسد، بلکه از این قدرت برای ایجاد تغییر و بهتر کردن کشور بهره بگیرد.

از طرفی او قرار بود به اولین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست تبدیل بشود. این قضیه حتی در میزان رأی مردم تأثیری مستقیم داشت. اوباما سخنی‌های زیادی کشید. اگر این فرضیه خارجی‌بودن او واسم غیرمعمول پدر و مادرش نبود، شاید اوضاع ساده‌تر پیش می‌رفت. اگر او یک خارجی سفیدپوست بود، اگر پدرش اهل اسکندریه‌ای یا ایرلند بود و اگر نام میانی‌اش اولاف

یا حتی ولادیمیر بود، درنهایت اگر سیاه‌پوست نبود اینقدر به مرگ تهدید نمی‌شد. او مدت‌ها قبل از اینکه مشخص باشد قرار است در انتخابات قبول بشود، در اتاق خوابش موانع ضد گلوله داشت. بسیاری از مردم سیاه‌پوست معتقد بودند اوباما بلندپرواز است و به‌خاطر این جرات و جسارتش کشته خواهد شد. باراک اوباما در این کتاب عقب می‌شنیند و با باریک‌بینی دقیق و موشکافانه‌ای خودش را تماشا می‌کند. ایرادات را با باز گو می‌کند و از ترس‌های آبیایی ندارد. در اوایل رابطه‌ش میشل از او پرسید: «چرا همیشه سخت‌ترین راه را انتخاب می‌کنی؟» و بعد اضافه کرد: «انگار همیشه یک چاله خالی درونت وجود دارد که نمی‌توانی از حرکت دست بکشی.»

«سرزمین موعود» از زبان مردی کاملاً شایسته روایت می‌شود که نسبت به خودش و تصمیماتش چه در دست و چه غلط‌بینشی صادقانه دارد. از همان مقدمه به نقصان خودش اعتراف می‌کند. کدام یک از ما بی‌تقصیم و کدام یک از چهره‌های مشهور جهان جرات اعتراف به آن را دارند؟

داستان در جلد دوم ادامه خواهد یافت اما بارک اوباما لحظه‌ای مهم را در تاریخ آمریکا روشن کرد. او نشان داد آمریکا بطور تغییر کرد و بی‌تغییر باقی ماند.

درباره کتاب «جایی که جنگل با ستاره‌ها دیدار می‌کند»

نوشته گلندی وندرا

انسانی وزیبا

مهدی ادیب‌زاده

مترجم

در فاصله بین جنگل و ستاره‌ها، هیچ چیز آنطور که به‌نظر می‌رسد نیست. «جایی که جنگل با ستاره‌ها دیدار می‌کند» اولین رمان گلندی وندرا هنگامی آغاز می‌شود که قهرمان داستان، جوانا، با دختری جوان روبه‌رو می‌شود که ادعای می‌کند، یک بیگانه قضایی است و می‌خواهد رازهای او و همسایگانش را فاش کند.

دختر جوان پاره‌پنه‌ای که فقط لباس خواب به تن دارد در وسط جنگل ایلینوی چه می‌کند؟ دخترک خود را اورسا می‌نامد و می‌گوید که از سیاره هترایه آمده. او به‌طرز ماهرانه‌ای، مانند یک کودک زیرک و حیله‌گر، جوانا را متقاعد می‌کند تا او را نزد خودش نگه دارد. جوانا، پرند‌شناسی است با قلبی بزرگ و دلی شکسته و گیب که از همه‌گر بزران است و زخم‌های پنهان خودش را دارد.

اورسا ادعا می‌کند که برای دیدن پنج معجزه به مدرسه زمین آمده، اما همان چیزی را اجرا می‌کند که دیده است. به تدریج، کتیکاو و معصومیت همیشگی‌اش، جوانا و گیب را ترغیب می‌کند تا راهی برای حمایت از او پیدا کنند. سپس زخم‌هایشان را برای هم فاش می‌کنند که باعث میشود به‌هم نزدیک‌تر شوند.

جوانا و گیب تلاش میکنند تا رمزورازهای زندگی اورسا را کشف کنند. جوانا، طبیعت‌گرا است ولی سرانجام دلش به رحم می‌آید و اورسای جذاب را میبپذیرد. او، که مادرش را به دلیل سرطان سینه از دست داده، اخیراً توانسته در جلال‌با این بیماری پیروز شود. گیب رابطه خود را با مادرش، خانواده‌اش و به همین ترتیب با خودش از دست داده. آنها دیگر در برابر اورسا مقاومتی ندارند، اما اورسا همه کار می‌کند تا آنها به حدس‌زدن درمورد سرگذشت او ادامه دهند.

عامل پیوند این سه نفر را که به‌طور طبیعی با یکدیگر هیچ ارتباط و شباهتی ندارند، وجود پدیده ماوراءالطبیعه‌ای است که به آن عشق نوظهور می‌گویند. پدیده‌ای که میان افرادی که از دست‌رفته‌ای دارند به وجود می‌آید. آنچه آنها را تهدید می‌کند تا از هم جدا شوند، در اعماق تارک جنگل و بدتر از آن، در روح زخمی و رازهایی است که پنهان کرده‌اند، به قدری که فاش‌کردنش برای

کتاب رمان

خودشان هم دشوار است.

این رمان به سرعت از تارکی خارق‌العاده و عجیب‌وغریب (با شگفتی‌انگیز، چرا که اورسا به عجیب‌وغریب وسواس دارد) به تارکی بیش از حد واقعی منتقل می‌شود. به‌نظر می‌رسد زخم‌های اورسا از همه عمیق‌تر باشد و گرگ خطرناکی که آنها را ازاز داده ممکن است نزدیک‌تر از آنچه که تصور می‌کردند در کمین نشسته باشد.

این رمان علی‌رغم چند فصل عرفانی ابتدایی‌اش، بیشتر درمورد ذات انسان است. داستانی که به زمینی‌ها برمی‌گردد. شخصیتها باورپذیر و جذاب هستند، سیر داستانی نیز در یک فصل با روال روزمره خانهداری و در فصل دیگر با تهیه‌وعده‌های غذایی و سپس با بررسی دقیق و علمی زیستگاه‌ها و عادات پرندگان. به طریق هیجان‌انگیزی پیش می‌رود. اما اگر جوانا نمی‌تواند از کسانی که می‌خواهد این‌ها را خانواده خود بداند، حمایت کند، آیا می‌تواند از پرندگان در معرض خطر محافظت کند؟

درحقیقت گلندی وندرا متخصص پرندگان در معرض خطر انقراضی است که جنبه‌های وضعیت انسان، دنیای طبیعت و حقیقت عشق را بررسی می‌کند. اگر چه این یک رمان عاشقانه نیست، ولی عاشقانه‌هایی نیز دارد. درعوض، این کتاب به قدرت شفابخش عشق بی‌قیدوشرطی می‌پردازد که فقط کودکی که تراژدی‌را شناخته می‌تواند برای دیگری آن رنج که برند آن عشق را به ارمانغان آورد. این داستانی است از آنچه که بین زندگی و مرگ اتفاق می‌افتد: هم عشق و هم از دست‌دادن. این رمان شخصیت‌های باورپذیر و وقایعی آمیخته با رمزورازهای جهان را در خود دارد. وقتی که روند داستانی هنگام آماده کردن صبحانه کند می‌شود؛ نویسنده، پیچیدگی یا گفت‌وگوی طنزآمیز یا کنایه‌آمیز دیگری را ارائه می‌دهد. شما از «جایی که جنگل با ستاره‌ها دیدار می‌کند» لذت خواهید برد و تعادل دقیق آن بین زندگی روزمره، دنیای طبیعت و اسرار جهان را دوست خواهید داشت. آنچه که افشانه‌وار آغاز میشود به روشی کاملاً واقعی خاتمه می‌یابد. داستان انسانی و زیبای گلندی وندرا به ما یادآوری می‌کند که گاهی اوقات باید از ورای بلندی درختان زندگیمان بنشیند. ستاره‌ها نگاه کنیم تا کمی نور به زندگیمان تاباند. آنها همیشه زندگی ما را درخشان می‌کنند، حتی با غم و اندوه و خطر.

نام کتاب: جایی که جنگل با ستاره‌ها دیدار می‌کند
نویسنده: گلندی وندرا
مترجم: میلاد یساول
ناشر: روزگار